

با سلام و عرض ادب و احترام خدمت آقای شهیازی عزیز و بزرگوار و کودکان عشق و عزیز و دوستان عزیز و بزرگوار
متنی بر گرفته از برنامه ۹۶۷ در مورد فضاگشایی
گفت پیغمبر که جنت از اله
گر همی خواهی، ز کس چیزی نخواه
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳

گفت پیغمبر که جنت از اله: یعنی بهشت را از خداوند می خواهی، «از کسی چیزی نخواه».
با آوردن چیزها به مرکزمان، یعنی همانیدن و در ذهن مانع، مسئله، دشمن، درد ایجاد می کند. این مانع سازی و مسئله سازی
و دشمن سازی، با سبب سازی ذهن صورت می گیرد.

شما قوه رنجش دارید، توقع دارید، الآن رنجیدید، این رنجش درد است. خیلی هم برای شما با من ذهنی طبیعی است.
«ز کس» یعنی از هیچ کس چیزی نخواهید، انتظار نداشته باشید. فوراً مانع از بین می رود. می خواستی برنجی! خشمگین
بشوی. این بیت شما را هل داد از این مرداب، از این گیر به بالا.

چون نخواهی، من کفیلیم مر تو را
جنت الماوی و دیدار خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴

-جنت الماوی: یکی از بهشت های هشتگانه

اگر از کسی چیزی نخواهی من ضامن که دیدار خدا را به تو می رسانم، یعنی خداوند را می بینی، فضا باز می شود، خودبه خود
در درون، خداوند را می بینی و به بهشت وارد می شوی.

شما همانیده بودی با هزارتا چیز، هزارتا چیز را از هزارتا کس می خواستی، اگر این دو بیت را تکرار کنی، دیگر نمی رنجی، از
شر رنجیدن و خشمگین شدن رها شدی. و این را می توانی پایه قرار بدهی از دردهای دیگر هم رها بشوی.

آن دل که گم شده ست، هم از جان خویش جوی
آرام جان خویش، ز جانان خویش جوی
مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۰۵

پس شما باید دل گمشده خودتان را که خداوند است و من ذهنی آمده به جای آن، باید از فضای گشوده شده درونتان
جست و جو کنید، نه از آن چیزی که ذهنتان نشان می دهد. اگر از آن چیزی که ذهنتان نشان می دهد جست و جو کنید به
مرکزتان می آید.

در آن چیزی که ذهنتان نشان می دهد آرامش جان نیست. الآن فضا را باز کن ز جانان خویش جوی. یعنی از خدا جوی، از
زندگی جوی.

اندر شکر نیابی ذوق نبات غیب
آن ذوق را هم از لب و دندان خویش جوی
مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۰۵

شکر آن چیزی است که ذهنتان نشان می دهد، خیلی شیرین است، زندگی دارد، مثل پول، مقام، مثل بعضی آدمها که با آنها
همانیده ایم، هر چیزی که تو فکر می کنی، آن نباشد نمی توانی زندگی کنی، برای تو شیرین است، ولی ذهنت نشان می دهد.
در آن نمی توانی ذوق شیرینی خدا را و نبات غیب را پیدا کنی. آن ذوق را هم که دنبالش هستی، از لب و دندان خود

اصلیات بجو، خود اصلی شما یواش یواش دارد از همانیدگی‌ها جدا می‌شود، به‌صورت فضای گشوده‌شده. می‌گوید: باز هم از آن فضای گشوده‌شده، و از عقل آن بجوی، از قضای آن بجوی، نه آن چیزی که ذهن‌ت نشان می‌دهد.

دو چشم را تو ناظر هر بی‌نظر مکن
در ناظری گریز و ازو آن خویش جوی
مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۰۵

چشم عدمت راه، ناظر آن چیزی که ذهن‌ت نشان می‌دهد نکن، یعنی ذهن‌ت را نیاور به مرکزت. بی‌نظر هم هر چیزی است که ذهن‌ت نشان می‌دهد، نظر ندارد، هشیاری جسمی دارد، اگر شما آن را بیاوری به مرکزت، هشیاریات جسمی می‌شود.

«در ناظری گریز» همین فضای گشوده‌شده است که به‌صورت ناظر ذهن‌ت را نگاه می‌کند. «ناظر» هم شما هستید هم زندگی. آن جنس اصلی‌ات راه، این لحظه خودت راه، زندگی خودت را از او بجوی، چون از آن چیزی که ذهن‌ت نشان می‌دهد جستجو کنی از جنس جسم می‌شوی.

این سه بیت هم می‌گوید: آن چیزی که ذهن‌ت نشان می‌دهد در آن نیست، در فضای گشوده‌شده است. خداوند را بی‌نهایت شاکرم به خاطر وجود این برنامه بی‌نظیر و جاودانه

با احترام 🙏

🙏 توران از استرالیا 🙏